

نقش پزشک در جنبش‌های آزادی‌بخش: مصاحبه با دکتر غسان ابوسته¹

مصاحبه‌کننده: مری تورفه²، نویسنده و دانشجوی پزشکی

مترجم: دکتر ونوشه بحرانی، پزشک و متخصص داخلی



دکتر غسان ابوسته در مصاحبه‌ای پرمایه، درباره‌ی پتانسیل آزادی‌بخش پزشکی، ماهیت نسل‌کشی صهیونیسم، و وظیفه‌ی ما در مواجهه با منطق حذف که مصمم‌ماندن در تعهدمان به زندگی است بحث می‌کند.

دکتر غسان ابوسته جراح پلاستیک و ترمیمی از لندن، بخش زیادی از زندگی حرفه‌ای خود را در اتاق‌های جراحی مناطق جنگی گذرانده است. در جوانی برای دنبال کردن حرفه‌ی پزشکی تردید داشت. پدرش پزشک بود و مانند بسیاری از فرزندان پزشکان فکر می‌کرد چیز دیگری می‌خواهد، شاید شغلی در علوم اجتماعی. تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ برای اولین بار امکانات پزشکی و اینکه چگونه این امکانات می‌توانند از تعامل فردی پزشک و بیمار گذر کنند و آن را گسترش دهند، به ابوسته نشان داد. او تصمیم گرفت جراح شود و در خلال این سال‌ها، شغلش او را به موصل، یمن، دمشق و سپس لبنان کشاند، جایی که برنامه‌ی [آموزشی-پژوهشی] پزشکی در مناطق جنگی³ که در نوع

¹ این مقاله ترجمه‌ای است از: The doctor's role in liberation: an interview with Dr. Ghassan Abu-Sittah در این آدرس:

<https://mondoweiss.net/2024/03/the-doctors-role-in-liberation-an-interview-with-dr-ghassan-abu-sittah/>

² Mary Turfah

³ Conflict Medicine Program

خود اولین بود در دانشگاه آمریکایی بیروت⁴ تأسیس کرد. حرفه‌اش بارها و بارها او را به غزه بازگرداند و خودش نیز همان اندازه مایل بود کارش را به آن جهت هدایت کند.

مستندی در سال ۲۰۰۵ با عنوان «درباره‌ی غزه»⁵ با تصاویری از عبور ابوسته از چهارراهی شلوغ، با کتوشلواری بر تن و کیفی چرمی در دست، آغاز می‌شود؛ چند ثانیه بعد این قاب به انبوهی از آوار ساختمان‌های فروریخته در چاله‌های بمب‌ها ختم می‌شود. صدای روی تصویر متعلق به ابوسته است که توضیح می‌دهد شش ماه مرخصی گرفته تا به غزه سفر کند چرا که «به عنوان یک فلسطینی دیاسپورا، احساس می‌کردم به اینجا تعلق دارم. گرچه هرگز در غزه زندگی نکرده بودم، اما اینجا جایی است که همیشه خانه می‌پنداشتم. جایی که دو جریان زندگی من به هم پیوند می‌خورند: حرفه و هویتم.»

ابوسته در خانواده‌ای فلسطینی در کویت به دنیا آمد. آن‌ها همراه با صدها هزار نفر از اهالی جنوب فلسطین، در سال ۱۹۴۸ به زور وادار به ترک خانه‌هایشان شدند و به غزه پناه بردند. در مصاحبه‌ها بارها متوجه شدم هنگامی که ابوسته از تاریخچه‌ی خانوادگی‌اش صحبت می‌کند خود را تصحیح می‌کند. می‌گوید: «خانواده‌ی من پناهنده بودند»، سپس می‌گوید: «پناهنده‌شان کردند». گویی می‌خواهد بر اهمیت دقت زبانی و آگاهی از حمله‌ی تجاوزکارانه‌ای که در گفتار روزمره عادی‌سازی می‌کنیم، تأکید کند. روستای اجدادی او، معین ابوسته، چهار کیلومتر دورتر از آن‌چه اسرائیلی‌ها آن را «حصار مرزی» می‌نامند، توسط شهرک‌نشینان اشغال و به کیبوتص‌هایی مانند نیریم⁶ و ماگن⁷ تبدیل شد. عمومی ابوسته، دکتر سلمان ابوسته، عضو هیأت علمی دانشگاه و نویسنده‌ی اطلس فلسطین⁸، اخیراً در مقاله‌ای در همین وبسایت (*Mondoweiss*) نوشت: «وقتی نام این کیبوتص‌ها را می‌شنوید، باید به یاد بیاورید که در زمین چه کسانی ساخته شده‌اند. باید به خاطر داشته باشید که صاحبان این زمین‌ها هرگز از حق خود برای بازگشت به خانه‌شان چشم‌پوشی نکرده‌اند.»

دکتر غسان ابوسته در میان یکی از آخرین گروه‌هایی بود که صبح روز دوشنبه ۹ اکتبر، بلافاصله قبل از بسته‌شدن کامل گذرگاه رفح و محصورشدن این قلمرو، از طریق مصر وارد غزه شد. او به محض اینکه مسیر امنی به مجتمع پزشکی الشفاء، مرکز پزشکی غزه، ایجاد کرد در آن‌جا شروع به کار کرد. ظرف چند روز اول در نتیجه‌ی بمباران بی‌رحمانه‌ای علیه زیرساخت‌های غیرنظامی و مردم غزه، مجروحان از ظرفیت تخت‌های بیمارستانی کل نوار (۲۵۰۰ نفر) فراتر رفتند. ابوسته مصاحبه پشت مصاحبه انجام داد و به صورت زنده روی آنتن ظاهر شد تا سعی کند جهان ظاهراً بی‌اعتنا به مرگ فلسطینی‌ها را درباره‌ی فجایعی که شاهد وقوعش بود متقاعد سازد. او در ۱۲ اکتبر ۲۰۲۳ به کریستین امانپور از CNN گفت که تجهیزات پزشکی اولیه تنها چند روز پس از حمله دیگر در دسترس نبودند. او به شنوندگان

⁴ American University of Beirut

⁵ About Gaza

⁶ Nirim

⁷ Magen

⁸ Atlas of Palestine

درباره‌ی پیامدهای طولانی‌مدت و فاجعه‌بار این جنگ علیه مردم غزه هشدار داد: «فاجعه‌ای محصول دست انسان» و گفت: «تقریباً مانند بحرانی تمام عیار» چراکه سیستم بهداشت و درمان غزه به لطف پانزده سال محاصره‌ی اسرائیل «از قبل به زانو درآمده بود». ابوسته در جریان کشتار ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ در بیمارستان الاهلی کار می‌کرد و از جمله پزشکانی بود که بلافاصله پس از حمله در حیاط بیمارستان در محاصره‌ی دریایی از اجساد پوشیده با پتو [درباره‌ی وقوع آن فاجعه] شهادت داد. او بعدتر و پیش از انتشار یافته‌های اولیه‌ی دیده‌بان حقوق بشر با عنوان باورنکردنی «شواهد حاکی از شلیک اشتباه موشک است اما تحقیقات کامل مورد نیاز است»، از آن گزارش به دلیل عدم گفتگو و تماس با حتی یک نفر از اهالی غزه - حتی با مدیر بیمارستانی که دستور تخلیه و تهدید بمب‌گذاری از سوی نیروهای اسرائیلی را دریافت کرده بود - انتقاد کرد.

ابوسته از زمان خروج از غزه در ماه نوامبر، روزهای خود را وقف مبارزه با «ماشین کشتار زیر نقاب یک دولت» کرده، ماشینی که برای خاموش کردن شعله‌های حیات در غزه برنامه‌ریزی شده است. او برای دفاع از آتش‌بس در کنفرانس‌ها شرکت می‌کند، شهادت شاهدان عینی را ارائه و مصاحبه‌های بیشتری انجام می‌دهد. با نیم‌نگاهی به قواعد و رویه‌ها از جامعه‌ی بین‌الملل خواسته به روز بعد [از آتش‌بس] فکر کند تا عزم و توان لازم برای بازسازی بلافاصله پس از توقف حملات را ایجاد کند. در هفته‌های اخیر او صندوق کودکان غسان ابوسته⁹ را راه‌اندازی کرده که متعهد است کودکان مجروح را برای دریافت مراقبت‌های پزشکی و روانی-اجتماعی درازمدت و کل‌نگر از غزه به لبنان منتقل کند.

من و دکتر ابوسته در صبح روز ۲۰ فوریه به وقت لندن از راه زوم گفتگو کردیم. ما در مورد پتانسیل آزادی‌بخشی پزشکی و هم‌دستی رسانه‌های غربی در نسل‌کشی جاری در غزه صحبت کردیم. درباره‌ی صهیونیسم بحث کردیم و اینکه با ایدئولوژی استعماری شهرک‌نشین که خود را به پرتگاه نسل‌کشی انداخته (و به نظر نمی‌رسد که بدش هم بیاید) چه باید کرد، درباره‌ی مرگ-سیاست¹⁰ و وظیفه‌ی ما یعنی متعهدماندن تزلزل‌ناپذیر به زندگی در مواجهه با منطلق سرد و هیولایی حذف، بحث کردیم.

گفتگوی ما از نظر زمانی و برای روشن‌شدن برخی جملات ویرایش شده است.

مری تورفه: زمانی که در غزه بودید، در توییت‌ها این جملات را از جیمز بالدوین¹¹ نوشتید:

⁹ Ghassan Abu-Sittah Children's Fund

¹⁰ Necropolitics نظریه‌ای که به استفاده از قدرت اجتماعی و سیاسی برای دیکته‌کردن نحوه‌ی زندگی و مرگ به افراد می‌پردازد. مرگ‌سیاست متضمن انقیاد حیات توسط قدرت معطوف به مرگ است: به تبعیت از امبمبه (Mbembe)، در جهان معاصر ما، انواع مختلفی از تسلیحات به جهت انهدام حداکثری افراد و ایجاد جهان‌های معطوف به مرگ بسط یافته است، و اشکال جدید و منحصر به فردی از هستی اجتماعی تولید شده است که طی آن جمعیت‌های عظیمی تحت شرایطی می‌زیند که می‌توان به آن نام مردگان متحرک را اعطا کرد. -م.

¹¹ James Baldwin رمان‌نویس، مقاله‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس آمریکایی بود که به سبب علاقه و فصاحتش در موضوع نژاد در آمریکا، در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی به چهره‌ای مهم در آمریکا و اروپای غربی تبدیل شد. -م.

چراکه هیچ چیز ثابت نیست، هرگز و هرگز و هرگز، هیچ چیز ثابت نیست؛ زمین همیشه در حال حرکت است، نور همیشه در حال تغییر است، دریا از خرد کردن سنگ دست بر نمی‌دارد. نسل‌ها پی‌درپی تجدید می‌شوند و ما در قبال آن‌ها مسئولیم چرا که تنها شاهدان آنها هستیم. دریا بالا می‌آید، نور خاموش می‌شود، عاشقان به یکدیگر می‌چسبند و کودکان به ما. لحظه‌ای که از گرفتن دست یکدیگر غافل می‌شویم، دریا ما را می‌بلعد و تاریکی فرامی‌رسد.

زمانی که توییت شما را خواندم به یاد دارم و می‌خواهم بدانم شما هم آن را به خاطر می‌آورید؟ در آن زمان در ذهنتان چه می‌گذشت؟

دکتر غسان ابوسته: به خوبی یاد دارم که به آن نقل قول فکر می‌کردم. چون من عاشق جیمز بالدوین هستم. فکر می‌کنم او بیش از هر نویسنده‌ی دیگری هم خشم و تندی یک انقلابی را به تصویر کشیده و هم لطافت و مهربانی اندیشمندی نوع‌دوست و هم متفکری انسان‌گرا را. از پله‌های بخش سوختگی بیمارستان الشفاء که در ساختمانی جداگانه در محوطه‌ی بیمارستان است بالا می‌رفتم و خانواده‌هایی را تماشا می‌کردم که آن‌جا را به اردوگاه آوارگان داخلی تبدیل کرده بودند. نحوه‌ای که آن‌ها از یکدیگر و از فرزندان‌شان مراقبت می‌کردند و با هم تعامل می‌کردند را می‌نگریستم. به مرام آن‌ها که تصمیم گرفته بودند با عشق و مهربانی مستمر در برابر دنیای مرگی که اسرائیل برایشان رقم زده بود، مقاومت کنند.

کنجاوم بدانم وقتی این توییت را می‌نوشتید منظور تان از آن «نور» چه بود؟

نور، عشقی است که مردم نثار یک‌دیگر می‌کنند؛ نثار دیگرانی که به کلی برایشان غریبه اند. آن‌طور که کودکانی که خانواده‌ی خود را از دست داده‌اند و زخمی شده‌اند توسط خانواده‌های سایر کودکان زخمی مراقبت می‌شوند. عشق به‌عنوان شکلی از مقاومت در برابر دنیای مرگ.

بنابراین از این منظر، آن نور خاموش نشده است. بسیاری از مردم در تلاشند تا ناامیدی عظیم ناشی از آنچه که از طریق صفحه‌ی نمایش گوشی خود شاهدش هستیم را با این واقعیت که مردم مقاومت می‌کنند تعدیل کنند. به این ترتیب، این نقل‌قول هر دو را دربر می‌گیرد.

بی‌شک. حتما داستان آن زوج را شنیده‌ای که به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانند صبر کنند و چند روز قبل تصمیم گرفتند عروسی خود را در چادری در رفح به عنوان نوعی کنش مقاومت برگزار کنند و تو شاهد این هستی. همیشه شاهد بودی و هنوز هم هستی. چیزی که قلبت را می‌شکند این است که چطور دنیا نظاره‌گر خاموشی این نور است تا کار که از کار گذشت، بعد دست‌هایمان را بفشاریم و سرمان را تکان دهیم و بگوییم وحشتناک نیست که همه‌ی این چیزها کاملاً خاموش شده‌اند؟

من از اینکه مردم می‌توانند درباره‌ی غزه از افعال گذشته استفاده کنند، شوکه‌ام. چرا در مورد این انسان‌ها طوری صحبت می‌کنیم که گویی در حال حاضر زنده نیستند؟

و گویی دیگر هم قابل برگشت نیست. بله، ما نمی‌توانیم مرده‌ها را برگردانیم، اما می‌توانیم از مرگ ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفری که هر روز کشته می‌شوند جلوگیری کنیم. ما نمی‌توانیم مرده‌ها را برگردانیم، اما می‌توانیم مطمئن شویم که مردم در شمال غزه از گرسنگی نمیرند. منظورم این است که هنوز ... می‌بینید، مشکل لیبرالیسم، لیبرالیسم اروپایی-آمریکایی، لیبرالیسم غربی، شیوه‌ی شستن گناهانش با باور به تغییرناپذیری رویدادهای تاریخی و چرخه‌های تاریخی است.

غرب سفید لیبرال اکنون در انتظار مرگ غزه است تا بتواند با تاریخ‌سازی از کشتار گناهانش را بشوید. این که منابعش را در این نظام صرف کرده - در نظام جهانی‌ای که نیاز به مرگ مردم غزه و فروش اسلحه به اسرائیلی‌ها برای کشتار آنها دارد - به این معنی است که ظرفیت متوقف کردن پیشگیرانه‌ی آن را ندارد. اما در عین حال، به دلیل این که احساس برتری اخلاقی یا فرهنگی را جایگزین برتری نژادی عصر ویکتوریا و نیمه‌ی اول قرن بیستم کرده است، نیازمند آن است که این واقعه را در چارچوب تغییرناپذیر تاریخی ببرد و سپس گریه کند و قول دهد که هرگز این کار را تکرار نخواهد کرد.

بله، زمانی می‌توان برای انسان‌ها عزاداری کرد که دیگر تهدیدکننده نباشند.

دقیقاً، زمانی که دیگر مجبور نباشی اقدامی انجام دهی.

به نظر می‌رسد عظمت فاجعه‌ای که در غزه در حال وقوع است، و به ویژه در زیرساخت‌های پزشکی آن بی‌سابقه است. در عین حال اسرائیل سابقه‌ای طولانی - نه دقیقاً به همین شکل فعلی - در هدف قراردادن پزشکان و بیمارستان‌ها دارد. بنابراین آن‌چه شاهدش هستیم از برخی جهات کاملاً جدید است و از برخی جهات، اصلاً جدید نیست. چه چیزی برای شما متفاوت و چه چیزی با الگوهای قبلی سازگار است؟

حق با شماست. در چهارم ژوئن ۱۹۸۲، اسرائیل تهاجم به لبنان را در طی حملات هوایی و با هدف قراردادن تمامی بیمارستان‌های جمعیت هلال احمر فلسطین در لبنان آغاز کرد. هدف قراردادن نظام سلامت همیشه جزئی از مرگ-سیاست جنگ‌های اسرائیل علیه فلسطینی‌ها است.

اتفاقی که افتاده این است: منطق پاکسازی [قومی] که پاتریک ولف¹² در مورد آن صحبت می‌کرد منطقی است که رابطه‌ی میان بومی و شهرک‌نشین را تعریف می‌کند و این منطق از اخراج، انتقال، تفکیک و استفاده از ابزارهای نسل‌کشی چون قتل‌عام و کشتار در مقیاس گسترده، به قالب نسل‌کشی تام به عنوان شکلی از پاکسازی درآمده است. و

بنابراین ما شاهدیم که بسیاری از ابزارهایی که اسرائیلی‌ها در گذشته از آن‌ها استفاده می‌کردند اکنون به نوعی استراتژی کامل تبدیل شده‌اند. هدف قرار دادن بخش بهداشت به اصلی اساسی از استراتژی نظامی این جنگ تبدیل شده زیرا اکنون هدف نسل‌کشی است. جامعه‌ی اسرائیل اکنون برای پیشبرد ایده‌ی پاکسازی به‌جای استفاده از ابزارهای نسل‌کشی در کنار سایر ابزارها، مانند تفکیک و اخراج بی‌سروصدا، به نسل‌کشی به‌عنوان راهی برای پاکسازی بومیان روی آورده است.

گویی اکنون وقت از میان بردن همان حسرت صهیونیستی که «هنوز از شر همه‌ی آن‌ها خلاص نشدیم» رسیده است.

از همان ابتدا می‌گفتم که این جنگ بنی‌موریس¹³ است. اگر یادتان باشد بنی‌موریس اولین کتاب خود را نوشت و چند دهه بعد سر از هآرتص بیرون آورد و گفت بزرگترین اشتباهی که جنبش صهیونیستی مرتکب شد تخلیه نکردن فلسطینیان از کرانه‌ی باختری و نوار غزه بود. و تا مادامی که چنین نکند، پروژه‌ی صهیونیستی شکست‌خورده و ناکام خواهد ماند.

و اکنون مقاومت اسرائیلی‌ها برای توقف جنگ را درک می‌کنید. شعاری که در همه‌جای اسرائیل گفته می‌شود: «قال قضیه رو بکن».

تصور من این است زمانی که در غزه بودید، با توجه به حجم عظیم آسیب‌های گزنده‌ای که متحمل می‌شدید و در تلاش برای مدیریت اوضاع، نیاز به سطحی از بی‌تفاوتی عاطفی داشتید تا بتوانید به کار خود ادامه دهید. در عین حال چیزهایی از مشاهدات خود، آن میزانی که توان درکش را داشتید به اشتراک می‌گذاشتید و این نشانگر کسی بود که ممکن است آسیب‌پذیر باشد. کسی که توجه عمیقی از خود نشان می‌دهد. چگونه آن وضعیت را مدیریت کردید؟

راستش این خون و جسد نیست که تو را متأثر می‌کند. بلکه قصه‌های مردم با گوشه‌چشمی به زندگی‌های قبل از جراحستان، آن زندگی‌هایی که از هم پاشیده‌اند، این‌هاست که تو را منکوب می‌کند. عادت کرده‌ای با جنبه‌های بالینی، سرد و بی‌تفاوت درگیر شوی. آموزش دیده‌ای که این فرآیند ذهنی را طی کنی: این آسیب‌اندام است. استخوانی بیرون زده. این کاری است که باید انجام دهم. باید بافت مرده را بردارم. باید این زخم را پاک کنم. باید برای روند بازسازی‌اش برنامه‌ریزی کنم. اما مسئله آن چیزی است که قبل و بعد از این موارد اتفاق می‌افتد. وقتی به آن زندگی‌ای که وجود داشت نگاه می‌اندازی، قبل از این لحظه که این بدن خرد و این زندگی متلاشی شود. منظورم این است این همان چیزی است که نمی‌توانید از ابتدا و به طور کامل جلویش را بگیرید و شما را غرق در غم و اندوه شدیدی می‌کند.

پس چگونه ادامه می‌دهید؟ منظورم این است که راه دیگری ندارید ...

شما چاره‌ای ندارید و باید تلاش کنید سرتان را بالای آب نگه دارید. سونامی جراحات اتفاق افتاده است و می‌دانید اگر آن روز ۱۰ یا ۱۲ جراحی انجام ندهید، بیماران جدید هرگز فرصتی برای رفتن به اتاق عمل نخواهند یافت، چرا که همان روز ۴۰۰ یا ۵۰۰ مجروح به بیمارستان آورده شده‌اند.

بخشی از آن چه ما می‌بینیم، و در طول تاریخ نیز دیده‌ایم، این است که پزشکان نقش مهمی در جنبش‌های آزادی‌بخش مردم بازی می‌کنند. ما نمونه‌های تاریخی زیادی داریم. به نظر شما چرا این‌طور است؟

این به‌ویژه برای فلسطینی‌ها بیشتر از کشورهای حوزه‌ی کنگره‌ی ملی آفریقا و یا کشورهای آمریکای لاتین مصداق دارد. مساله‌ی سلامت در جنبش آزادی‌بخش فلسطین و اندیشه‌ی خودمختاری فلسطین همواره نقش بسیار محوری‌تری نسبت به جاهای دیگر دارد. شما می‌توانید این را از دهه‌ی ۱۹۵۰ ببینید؛ از تأسیس کلینیک‌های رایگان توسط پزشکانی که از دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه آمریکایی بیروت و دانشگاه قاهره فارغ‌التحصیل می‌شوند و یا محوریت جمعیت هلال احمر فلسطین و مراکز بهداشتی آن در بخش لبنان سازمان آزادی‌بخش فلسطین. در جریان انتفاضه‌ی اول هم شاهد هستید که کمیته‌های امداد پزشکی و اتحادیه‌های سلامت چه مرکزی در برنامه‌ی بسیج عمومی داشتند.

راستش من تازه از دوحه برگشتم در جلسه‌ای شرکت داشتم که عبدالعزیز علاآبادی¹⁴، یکی از دو پزشک جوان تل‌الزعت¹⁵ در دوران محاصره و مصطفی برغوتی¹⁶، که به همراه گروهی از پزشکان جوان دیگر در تشکیل کمیته‌های امداد پزشکی در انتفاضه‌ی اول نقش داشتند هم حضور داشتند. می‌بینید که مرکزیت نظام سلامت چقدر حیاتی است. بخشی از مقاومت نظام سلامت و پزشکان امروز، ریشه در آن جریان درونی ایدئولوژی آزادی‌بخش فلسطین دارند.

چگونه این اتفاق می‌افتد؟ چون آموزش پزشکی من این‌طور نیست و تصور می‌کنم در انگلستان هم این‌طور نباشد.

این مسئله ربطی به خود پزشکی ندارد بلکه مربوط به آن چیزی است که پزشکی به شما اجازه‌ی انجام دانش را می‌دهد؛ امکان دستیابی بلاواسطه به زندگی‌های مردم، به مبارزه‌ی آن‌ها و مشاهده‌ی آن‌ها از نزدیک. پزشکی به شما این امکان را می‌دهد که در میدان عمل حضور داشته باشید و سیاست به شما اجازه می‌دهد آن‌چه را که به آن می‌نگرید، درک کنید. این همان چیزی است که آن نوع کنش‌گری پزشکی یا ایدئولوژی آزادی‌بخش - اگر مایلید این‌طور بنامیدش - را می‌سازد.

¹⁴ Abdelaziz Allabadi

¹⁵ کشتار تل‌الزعت (عربی: حصار تل‌الزعت) یکی از کشتارهای گروهی فلسطینیان در لبنان بود که در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۷۶ و به دست مسیحیان فالانژ انجام گرفت.

¹⁶ Mustafa Barghouti

بله، به ما آموخته‌اند که سیاست را از پزشکی جدا بدانیم، در حالی که در هر زمینه‌ی دیگری توقع مضحکی است که خود را از مردمی که با آن‌ها سروکار دارید، جدا کنید. (اما) به نظر می‌رسد چنین جداسازی‌ای در فلسطین اتفاق نمی‌افتد.

من خدمات بهداشت ملی را پیش از شرکتی‌سازی و خصوصی‌سازی خزنده دیده بودم و فکر می‌کنم این ایده، این ایده‌ی مضحک در مورد سیاست و سلامت، راهی است برای تضمین کالایی‌کردن سلامت، مفهومی منفور و عجیب و غریب که شرکتی‌سازی پزشکی به آن متکی است، بی‌آن که به چالش کشیده شود. شما نمی‌توانید سیاست را وارد عرصه‌ی پزشکی کنید، چرا که همه‌ی پزشکی به سیاست مرتبط است؛ چه مساله پیامدهای سیاست بر سلامت مردم باشد و چه پیامدهای سیاست بر این که شما می‌توانید به چه کسی چه خدماتی ارائه دهید - به هر حال سیاست از مؤلفه‌های مهم و حیاتی تاثیرگذار در پزشکی است.

بنابراین به نظر شما نقش پزشک در مبارزه‌ی آزادی‌بخش فلسطین چیست؟

فکر می‌کنم نقش پزشک ارائه‌ی خدمات بهداشتی به ویژه در مواقع بحران، چه در زمان محاصره و کشتار تل‌الزعترا چه در محاصره‌ی بیروت در سال ۸۲ یا انتفاضه‌ی اول یا دوم و یا در این جنگ، است. این که در کنار مردم خود باشید و برای آن‌ها کار کنید. آن چه ما از اسرائیلی‌ها و پزشکان فلسطینی در این جنگ آموختیم - که فکر می‌کنم موضوع سرنوشت‌سازی است که بقیه‌ی جهان باید از آن درس بگیرند - محوریت مساله‌ی تخریب نظام سلامت به‌عنوان پیش‌شرط پاکسازی قومی است. شما نمی‌توانید بدون اینکه نظام سلامت را تخریب کرده باشید، به‌لحاظ اخلاقی مردم یک منطقه را پاکسازی کنید.

ارتش اسرائیل بر برچیدن و نابودکردن تمام جنبه‌های نظام سلامت مصر است - نه فقط تخریب فیزیکی بیمارستان‌ها، بلکه کشتن ۳۴۰ پزشک، پرستار و امدادگر، تخریب دانشکده‌های پزشکی، جلوگیری از دسترسی به دارو و سوخت که همه‌ی این چیزها، آجر به آجر، نظام سلامت را از بین می‌برند - این نشان می‌دهد در دنیای مدرن نمی‌توانید بدون تخریب نظام سلامت منطقه‌ای را پاکسازی قومی کنید. زیرا نظام سلامت مردم را در جوامع خود نگه می‌دارد. با این حال کارکنان نظام سلامت در فلسطین و بیمارستان‌های فلسطینی از همان ابتدا از دستورهای تهدیدآمیز ارتش اسرائیل برای تخلیه سرپیچی کرده‌اند.

بله، پزشکی سدی در برابر مرگ است و پزشکان خود را این‌گونه معرفی می‌کنند. این در سطح کلان است. در سطح خرد، چیزی که من متوجه شده‌ام - و نه فقط در حال حاضر بلکه در دهه‌های گذشته نیز چنین بوده است - در مجلات پزشکی اصلی آمریکایی، تصویری که از پزشک اسرائیلی ارائه می‌شود این است که مشتاق ارائه‌ی خدمات درمانی به همه‌ی مراجعه‌کنندگان است چه فلسطینی باشند یا نباشند، نظامی باشند و یا مردم عادی. نوع دوستی‌ای که ویژگی پزشکی است

که مشتاق درمان انسان است. در مقابل پزشکی فلسطینی را این گونه تصویر می کنند که نه تنها بازیگری نوع دوست نیست و هرگز یک اسرائیلی را درمان نمی کند و سرشار از نفرت و کینه توزی و این چیزهاست، بلکه حتی یک پزشک هم نیست ...

آن ها کنش گرانی در روپوش سفید هستند. بازیگری سیاسی در روپوشی سفید. یکی از نکات جالب در مورد این جنگ این است که چطور رسانه های غربی از خاموش کردن صدای فلسطینی ها به سانسور صدای اسرائیلی ها برای محافظت از صهیونیسم در برابر اظهارات اسرائیلی ها رسیدند. این واقعیت که در آغاز جنگ، ۴۰۰ پزشک اسرائیلی طوماری را امضا کردند و از ارتش اسرائیل خواستند بیمارستان ها را هدف قرار دهد، در مطبوعات غربی نه گزارش نشد. هفته ها تا زمان صدور حکم و شهادت نامه ی دیوان بین المللی دادگستری لاهه، بسیاری از اظهارات سیاستمداران اسرائیلی، بیانیه های مبتنی بر نسل کشی، بیانیه هایی که از قصد پاکسازی قومی غزه صحبت می کردند، گزارش نمی شدند. بنابراین رسانه های غربی نه فقط صدای فلسطینی ها را خاموش می کنند، بلکه صدای اسرائیلی های افراطی را نیز با هدف محافظت از تصویر صهیونیسم خاموش می کنند. زیرا این افراد اکنون سرخوش از ۷۵ سال مصونیت حقوقی هستند و برای همین هم اظهار نظرهایی می کنند که همدستان آن ها در غرب تمایلی به بازگردنشان ندارند.

برای من سخت است که آن را مشخصاً «روان پریشی» بنامم، زیرا در این صورت شما، به نوعی، عاملیت بازیگر را از او می گیرید.

دقیقاً. این همان روان پریشی آلمانی ها در دهه ی ۳۰ و ۴۰ است. این روان پریشی تفکر واقعی است - روان پریشی بوئرهای سفیدپوست آفریقای جنوبی در دهه ی ۸۰. زمان هایی است که واقعاً فکر می کنید هرچه بخواهید می توانید به زبان بیاورید چون کسی از شما بابت آن ها مالیات نمی گیرد. این عادی سازی امر بیان ناپذیر است. بنابراین شما شروع می کنید به گفتن آن بیان ناپذیرها. ولی چیزی که آن ها نمی دانند این است که لیبرالیسم غربی بر رباکاری تکیه دارد، بر همان تضاد تمام وکمال. به این معنی که آن چه می گوئید و آن چه انجام می دهید، نباید یکسان باشد. شما چیزی را می خواهید، اما باید چیزی کاملاً متفاوت آن بگوئید.

با این حال، بخش دشوار ماجرا برای من این است که مثلاً وقتی ظرفیت بیمار را ارزیابی می کنید، باید بدانید که ادراک دارد یا خیر و این افراد نمی توانند خودشان را بشنوند.

آن ها هیچ ادراکی ندارند. منظورم این است که به دل مشغولی وافر آن ها به ویدیوهای تیک تاک درباره ی منفجر کردن انسان ها یا دزدیدن وسایل یا منفجر کردن خانه های مردم نگاه کنید. آیا هاآرتص نبود که داستان کاملی درباره ی مهارت های آشپزی سربازان اسرائیلی در داخل آشپزخانه های فلسطینی ها منتشر کرد؟ منظورم این است که این جامعه ای است که اکنون، به معنای واقعی کلمه، در خیال واهی نسل کشی زندگی می کند. آن ها آنقدر از فلسطینی ها انسانیت زدایی کرده اند که این مردم برایشان دیگر مادون انسان هم نیستند بلکه کاملاً نامرئی شده اند. بنابراین آن آشپزخانه متعلق به کسی نیست. نه، این پسر شماست که تمام مهارت های جذاب آشپزی را که به او آموخته اید در

رزمگاه تمرین می‌کند. او در خانه‌ی کسی نیست بلکه به احتمال زیاد همین چند دقیقه پیش افراد آن خانه را کشته است.

این کاری است که پدربزرگ و مادربزرگ‌هایشان در سال ۱۹۴۸ انجام دادند. آن‌ها به خانه‌های مردم نقل مکان کردند (پس از پاکسازی قومی ساکنانش) و [انگار] هیچ ابرادی هم نداشت.

دقیقاً. آن‌ها به خانه‌های مردم نقل مکان کردند و اثاثیه‌ی آن‌ها را دزدیدند. چند سال پیش کتابی درباره‌ی میزان غارت خانه‌ها منتشر شد و به حدی [ناگوار] بود که فکر می‌کنم بن‌گوریون بود که گفت: «طاقت ندارم تصور کنم مجبوریم با این مردم در یک کشور زندگی کنیم».

من نمی‌توانم رفتار این مردم با دیگر انسان‌ها را درک کنم. من نمی‌دانستم که انسانیت می‌تواند تا این حد ...

من می‌توانم، چون خروارها گزارش پزشکی کودکانی را مرور می‌کنم که تلاش می‌کنند برای درمان از غزه خارج شوند. تعداد کودکانی که هدف تک‌تیراندازها قرار گرفته‌اند - کودکان، کودکانی که هدف تک‌تیراندازها قرار گرفته‌اند! و چیزی که در مورد تک‌تیرانداز وجود دارد این است که پریسکوپ و تلسکوپ تصویر دقیقی از هدف به آن‌ها می‌دهد. (یعنی) تک‌تیرانداز [به‌خوبی] می‌دانست چه کسی را هدف قرار داده است.

آن اواخر که در الاهلی بودم افراد زیادی را داشتیم که مورد اصابت گلوله‌ی کوادکوپترها، پهپادهایی که اسلحه‌های تک‌تیرانداز به آن‌ها وصل شده‌اند، قرار گرفته بودند. یادم می‌آید، تنها در یک روز، ما بیش از ۲۰ نفر مجروح داشتیم. یادم می‌آید که به آن جوان حدوداً ۱۹-۲۰ ساله، شاید هم ۱۸ ساله، در پشت بازی ویدیویی فکر می‌کردم که تصمیم می‌گیرد به یک پسر ۹ ساله و مادرش شلیک کند. تلاش برای فهمیدن این‌که او چطور به این نقطه رسیده است، آن‌چنان دور از ذهن است که زبان از بیانش قاصر است.

و من مدام به خودم می‌گویم که وظیفه‌ی ما این نیست که از نظر روان‌شناختی با آن کنار بیاییم. فقط باید متوقفش کنیم.

ناچاریم. کنار آمدنی وجود ندارد. باید با آن مبارزه کنیم. این نوعی ایدئولوژی نسل‌کشی است. شما باید با آن مبارزه کنید. اسرائیلی‌ها اکنون به مانند خمرهای سرخ هستند. شما نمی‌توانید بنشینید و بگویید ما قصد داریم با کدام جناح خمرهای سرخ کنار بیاییم. آن‌چه ما در جامعه‌ی اسرائیل شاهدیم این است که آنها [که خواهان نسل‌کشی هستند] پزشکان، رانندگان تاکسی و دانشگاهیان هستند. وقتی با دانشگاهیان فلسطینی که در دانشگاه‌های اسرائیل کار می‌کنند صحبت می‌کنید و می‌شنوید که در معرض چه چیزهایی قرار می‌گیرند - در نظر دارید که من در مورد افرادی صحبت می‌کنم که در بخش‌های حقوق بشر و دانشکده‌های حقوقی کار می‌کنند و در مورد آن‌چه که آن‌ها از همکاران

اسرائیلی‌شان گزارش می‌دهند - [بنابراین] این به اسرائیلی‌ها بستگی دارد که تصمیم بگیرند راهشان را دوباره به سوی انسانیت پیدا کنند [یا نه]. اما آن چه بقیه دنیا باید انجام دهد، مبارزه با آن‌هاست.

شما مدت زیادی است که به غزه می‌روید. دکتر آنگ سوی چای¹⁷ در کتابش از بیروت تا اورشلیم¹⁸ به سفرش به غزه در همراهی با شما اشاره می‌کند. او توضیح می‌دهد که نقش جراحان در غزه بیش از انجام جراحی، ارائه‌ی آموزش و تدارک تجهیزات بیشتر است. پزشکان فلسطینی حاضر در آن‌جا توانمند هستند. مردم [در آن‌جا] کشته می‌شوند، اما نه به‌خاطر کمبود مهارت‌های بالینی، [بلکه به خاطر کمبود امکانات]. با توجه به این، شما نقش خود را در آن‌جا به‌عنوان یک پزشک چه می‌دانید؟

این بار، تعداد زیاد مجروحان به این معنی بود که ... در واقع تعداد تخت‌های غزه قبل از جنگ ۲۵۰۰ تخت بود. ما تا پایان هفته‌ی اول، بیش از ۲۵۰۰ مجروح داشتیم. بنابراین وقتی پس از ۷ اکتبر تصمیم گرفتم به غزه بروم چرا که می‌دانستم افزایش بیش از حد زخمی‌ها به دلیل نبود مهارت بالینی نیست، بلکه ناشی از کمبود کادر درمان حاضر در صحنه است.

در اینجا نیز پزشکان می‌خواهند برای کمک به غزه بروند ولی دچار تردید می‌شوند که اگر کمک و تجهیزات پزشکی وارد نشود چه کاری از آنها ساخته است؟

هیچ . منظورم این است که مشکل همین‌جاست: کجا می‌روی؟ تنهایم بیمارستان اروپایی¹⁹ در کل غزه باقی مانده است که تیم‌های پروازی را در خود جای می‌دهد. این کاری است که اسرائیلی‌ها با نابودی این نظام انجام داده‌اند. این که در واقع تعداد نسبتاً زیادی پرسنل پزشکی وجود دارد که تنها در ۹ اتاق عمل بیمارستان اروپایی می‌توانند جراحی کنند. اسرائیلی‌ها از ورود بیمارستان‌های صحرایی جدید با ظرفیت جدید جلوگیری می‌کنند.

من فقط ... نمی‌فهمم چطور ...

نه، این نسل‌کشی است. نسل‌کشی است. می‌بینید، مشکل این است که ما به‌نحوی آکادمیک درباره‌ی نسل‌کشی صحبت می‌کنیم، انگار یک استعاره یا سازه‌ای ایدئولوژیک است. اما آن چه در غزه اتفاق می‌افتد به معنی واقعی کلمه نسل‌کشی است. از نظر ریاضی نسل‌کشی است. جمعیت اینجا دو و یک‌چهارم میلیون نفر است . احتمالاً حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر کشته شده‌اند چرا که تعدادی زیر آوار هستند، تعدادی کشته شده‌اند و گزارش نشده‌اند و یا در سکوت از اپیدمی‌ها و گرسنگی در حال مرگ هستند - در ریاضی این تعداد کشته از دو و یک‌چهارم میلیون نفر، نسل‌کشی است.

¹⁷ Ang Swee Chai

¹⁸ *From Beirut to Jerusalem.*

۱۳۰۰۰ کودک از منظر ریاضی نسل‌کشی است. بنابراین محاسباتی برای نسل‌کشی وجود دارد که آرام آرام آشکار می‌شود و این بخشی از آن محاسبات است.

خیلی بی‌شرمانه است. این آن بخشی‌ست که [آدم را] گیج می‌کند.

این مصونیت حقوقی است. این زمانی است که شما مست و سرخوش از ۷۵ سال مصونیت حقوقی باشید. شما جنگ را با اعتراف شروع می‌کنید. قبل از شروع جنگ، به تمام دنیا اعتراف می‌کنید که قصد انجام چه کاری را دارید. شما علناً به آنچه قصد انجامش را دارید اعتراف می‌کنید. و در آن جاهایی که دوربینی پیدا نمی‌کنید، از خودتان حین انجام جرم فیلم‌برداری می‌کنید چرا که در نتیجه‌ی ۷۵ سال مصونیت حقوقی به‌شدت از دنیا منفک شده‌اید. شما از دنیایی که در آن اعمالتان عواقبی دارند به‌شدت گسسته شده‌اید.

اقدامات اسرائیلی‌ها برایشان هیچ‌گاه عواقبی نداشته است، زیرا غرب این زیرساخت قانونی را ساخته تا مصونیت حقوقی‌ای که از هیئت تحریریه‌ی مجلات پزشکی گرفته تا BBC، CNN تا کالج سلطنتی پزشکان و جراحان را شامل می‌شود، تضمین کند. زیرساخت قانونی کاملی برای مصونیت حقوقی که فراتر از رهبری سیاسی است و تضمین‌کننده‌ی مصونیت اسرائیل است که به آن‌ها کمک کرده تا دچار این وضعیت گسست شوند. به طوری که نمی‌توانند ببینند یا نیازی به دیدن ندارند. [اصلاً] چه اهمیتی دارد؟ آن‌ها متوجه نیستند کاری که انجام می‌دهند چه تأثیری بر بقیه‌ی جهان می‌گذارد. چرا که هیچ‌وقت تأثیری بر جهان نگذاشته است. زیرا حمله به لبنان با ۳۵۰۰۰ کشته، توسط دانشگاه‌ها و رسانه‌های غربی به بهانه‌ی سوءقصد ساختگی علیه سفیر اسرائیل در لندن و لزوم نابودی ساف توجیه شد. هر اقدام اسرائیل برای نسل‌کشی همیشه توسط غرب سفیدشویی شده است. بنابراین در ۲۰۲۳، ۲۰۲۴ به نقطه‌ای می‌رسیم که هیچ عواقبی برای این اعمال وجود ندارد. چرا باید اسرائیلی‌ها فکر کنند آن‌چه ۷۵ سال مرتکبش شده‌اند عواقبی به دنبال خواهد داشت؟

و محکومیت‌ها همیشه به‌گونه‌ای تقریر می‌شوند که انگار می‌گویند: «این آن چیزی نیست که اکثریت جمعیت اسرائیل می‌خواهند». برخی از اسرائیلی‌ها این یا آن کار را می‌کنند. یا شهرک‌نشینان چین و چنان می‌کنند. همیشه چارچوبی برای استثنایی کردن آن‌چه می‌بینیم وجود دارد. شما هرگز مجاز نیستید از این رفتار نتیجه‌گیری‌های فراگیر بکنید یا الگوهای گسترده‌تری را متصور شوید.

نه، هر چقدر هم زیاد باشند یا در هر وضعیتی هم که باشند. یک پزشک متخصص کودکان اسرائیلی بود که به همکاران عرب خود طعنه می‌زد، هر روز صبح از خواب که بیدار می‌شود، الجزیره را روشن می‌کند تا قبل از اینکه سر کار برود، کشته‌شدن بچه‌های فلسطینی را ببیند.

آزاردهنده است، اما چنین لذت سادیستی فراگیری وجود دارد.

بله، بله، کاملاً، کاملاً.

اما ما سعی می‌کنیم بر انسانیتی که در طرف مقابل و به‌ویژه در مردم غزه شاهدیم، تمرکز کنیم. من می‌شنوم که «مردم غزه از انسانیت خود دفاع می‌کنند». نه، [در واقع] آن‌ها از انسانیت تمام جهان دفاع می‌کنند.

غزه در مورد پتانسیل پزشکی به شما چه آموخته است؟

من زمانی پزشکی را آغاز کردم که داشتم آرام آرام با خودم کنار می‌آمدم: به عنوان یک نوجوان، حمله به لبنان برهه‌ای تعیین‌کننده‌ای در زندگی من بود. از آن‌جا که پدرم پزشک بود، نمی‌خواستم پزشک شوم. می‌خواستم در دوره‌ای در بریتانیا به نام PPE «سیاست، فلسفه و اقتصاد» شرکت کنم. ولی کم‌کم متوجه شدم این شغل جایگاهی [خاص] به پزشک در زندگی دیگر افراد می‌دهد؛ [آن‌هم] به شکلی که به هیچ شغل دیگری چنین امکانی نمی‌دهد چرا که [خود] انسان‌ها به شما اجازه می‌دهند در زندگی‌شان حضور داشته باشید و آن را در مقیاس کوچک یا بزرگ به‌نحوی تحت تأثیر قرار دهید که هیچ شغل دیگری توانش را ندارد. اگر خود را به مهارت‌های تحلیلی و لنزهایی مجهز کنید که بتوانید آن‌چه را که در کلینیک مشاهده می‌کنید، بهتر ببینید، آن‌گاه زندگی پرمایه‌تر خواهد شد. چراکه می‌توانید از سطح خرد وضعیت کلان و تصویر بزرگ را ترسیم کنید. اگر مطمئن باشید که مهارت‌های تحلیلی دارید، اگر به حرفه‌ی خود به‌عنوان علمی اجتماعی نگاه کنید و نه صرفاً کاری علمی، آنگاه می‌توانید هر بیمار را به‌عنوان قطعه‌ای از پازل بزرگتر ببینید.

این به شما امکان می‌دهد تا به رنج مردم در پشت آن درها شهادت دهید، رنج آن‌ها که صدایشان را خفه کرده‌اند. می‌توانید به‌نحوی طغیان کنید که نظام انتظارش را نداشته باشد، چرا که شما فرزند خلف غرب هستید. شما پزشک هستید و بنابراین وقتی طغیان را آغاز می‌کنید، بیشتر امکان دارد شنیده شوید.

حال، آبرونیک‌ترین چیز ممکن این است که باید مدام اصرار کنید که پزشکی فلسطینی-بریتانیایی هستید، زیرا خدایی ناکرده، اگر فقط پزشکی فلسطینی باشید، شهادت شما دیگر وزن سابق را نخواهد داشت و شهادت شما اعتبار شهادت یک پزشک کاملاً بریتانیایی بلوند و چشم‌آبی را ندارد. بنابراین می‌دانید همه‌چیز به این‌که در دیواری که برای محافظت از پروژهِ صهیونیسم ساخته‌اند شکاف‌هایی بیابید که صدایتان از آن عبور کند و شهادت شما درباره‌ی قربانیانی که تحت درمان قرار داده‌اید برمی‌گردد. چون این دین به گردن شماست. بیمارانتان دینی به گردنتان دارند و آن این است که اطمینان حاصل کنید داستان‌های آن‌ها بازگو خواهد شد.

در مورد این‌که به‌عنوان پزشک انگلیسی ظاهر می‌شوید یا اینکه برای اعتباریافتن باید یک خط فاصله در هویتتان داشته باشید [پزشک فلسطینی _ انگلیسی]: تقریباً هر مقاله‌ای که در اخبار مهم در مورد پزشکی در غزه دیده‌ام، به‌نوعی ... مثلاً، *اس‌ان‌جس تایمز* به‌تازگی مقاله‌ای در مورد غزه

منتشر کرد که در فضای مجازی به طور گسترده منتشر شد. تیترا مقاله این است: «من پزشکی آمریکایی هستم.»

بله، آن را دیده‌ام! «من پزشکی آمریکایی هستم». «من به اندازه‌ی این افراد رنگین‌پوست هیستریک نیستم، و بنابراین، حقیقت را به شما خواهم گفت». اما شما آنقدر برای بیان حقیقت مستأصل هستید که دیگر این‌ها برایتان مهم نیست.

من متوجه شده‌ام که خودم تقریباً ... نه که کاملاً از ثبت سیاست پشت این‌ها دست کشیده باشم، اما اهمیتی نمی‌دهم. فقط می‌خواهم روایت کنم. آن‌ها ما را به عنوان مردم نمی‌بینند و این خیلی روشن است. همان‌طور که گفتید، تنها در صورتی به عنوان شخص دیده می‌شوید که بخواهید از مردم خودتان فاصله بگیرید.

ما قربانیان اتفاقات اواخر دهه‌ی ۶۰ تا اکنون هستیم. دیگر نمی‌توانیم از آزادی ملی جنوب جهان مشابه شمال جهان صحبت کنیم. ما دیگر نمی‌توانیم از همبستگی صحبت کنیم، بلکه باید از خیریه بگوییم، دیگر نمی‌توانیم از عزم راسخ حرف بزنیم، بلکه از تاب‌آوری می‌گوییم. دیگر نمی‌توانیم درباره‌ی انبوه چیزهای دیگر صحبت کنیم. زبان آزادی ملی‌مان از ما ربوده شده است.

وقتی در ماه اکتبر وارد غزه شدید، انتظار چه چیزی را داشتید؟

من فکر می‌کردم که این بار بدتر از جنگ ۲۰۱۴ خواهد بود. اما این بار بدتر از هیچ چیز نیست. این جنگی متفاوت است. این نسل‌کشی است. تفاوت آن با جنگ‌های دیگر، تفاوت بین سونامی و سیل است. هر دو از آب ساخته شده‌اند، اما شباهت‌شان فقط همین است.

تصور می‌کنم احساس می‌کنید در اثر چیزهایی که شاهدش بودید، تغییر کرده‌اید.

کاملاً. من هم مثل بقیه عوض شده‌ام. منظورم این است که من به دلیل تجربه‌ام تغییر کرده‌ام اما فکر نمی‌کنم کسی باشد که تغییر نکرده باشد. فکر نمی‌کنم حتی یک فرد غیر سفیدپوست ساکن غرب بیاید که به این اتفاقات چشم دوخته باشد و تغییر نکرده باشد. وقتی به صحبت‌های لولا²⁰ گوش می‌دهید، متوجه می‌شوید که این جنگ رابطه‌ی جنوب جهان با شمال جهان را دست‌خوش تغییر کرده است.

کجا می‌رویم؟ احساسات نسبت به این تغییر جهت‌تان چیست؟ آیا حسستان نسبت به نقشتان تغییر کرده است؟

من می‌خواهم بقیه‌ی عمرم را صرف کسانی کنم که نتوانستم به آن‌ها خدمت کنم. منظورم این است که برای من، زندگی حتی بیشتر از قبل با سرنوشت غزه گره می‌خورد. من معتقدم وظیفه‌ی ما، عهد و پیمان ما با کشته‌شدگان، بازسازی غزه است.

چیزی که در مورد این جنگ وجود دارد ... علی‌رغم درد و رنج بسیارش، این است که نشان داد اسرائیل چیزی جز ماشین کشتار نیست - نه حتی ماشین جنگی، بلکه فقط ماشین کشتار. به جز کشتن همه‌ی این انسان‌ها چه دستاوردی داشته؟ آن‌ها نمی‌توانند به سرزمینشان پایبند بمانند. اسرائیل قادر به اشغال مجدد نوار غزه نیست. می‌تواند به نوار غزه وارد شود، اما نمی‌تواند دوباره آن‌جا را اشغال کند. کل این ایده که فلسطینی‌ها سرزمین خود را در سال ۱۹۴۸ ترک کردند (منتفی است). (چرا که) آن‌ها به‌رغم نسل‌کشی در غزه مانده‌اند. با وجود نسل‌کشی، هفتصد هزار نفر در شمال نوار غزه ساکن‌اند. با وجود نسل‌کشی، مردم در غزه باقی می‌مانند. من هر ملت دیگر روی زمین را به این چالش دعوت می‌کنم که یک‌چهارم آن‌چه را که فلسطینی‌ها پشت سر گذاشته‌اند تحمل کنند و باز هم در نهایت آن‌جا را ترک نکنند.

اسرائیلی‌ها برای انجام این نسل‌کشی مجبور شده‌اند بسیاری از گاوهای مقدس خود را سلاخی کنند، بسیاری از اسطوره‌های بنیادین آنها باید کنار گذاشته شوند. دولت‌ها از کشتار اسطوره‌های بنیادین جان سالم به در نمی‌برند. این اسطوره‌ی بنیادین که دولت برای نجات جان اسرائیلی‌ها دست به انجام هر کاری خواهد زد، ظاهراً خلاف واقع از آب درآمده است. این اسطوره که داشتن فناوری به‌معنی داشتن قدرت است نیز کاملاً رد شده است. مراکواهای (تانک‌های اسرائیلی) ۵ میلیون دلاری اسرائیل توسط نسخه‌هایی از آرپی جی ۵۰۰ دلاری ساخت داخل نابود می‌شوند.

اسرائیلی‌ها تصمیم گرفته‌اند - و خانواده‌های گروگان‌ها را فراموش کرده‌اند - جامعه‌ی اسرائیل تصمیمش را گرفته که بیش از این که خواهان نجات جان گروگان‌هایش باشد، این نسل‌کشی را ادامه دهد. ما داریم به نقطه‌ای می‌رسیم که همه‌ی گروگان‌ها توسط اسرائیلی‌ها کشته شوند.

هیچ تصویری از پیروزی وجود ندارد. فکر نمی‌کنم امکان‌پذیر باشد. مهم نیست چقدر طول بکشد، تنها چیز ممکن کشتار مداوم است.

می‌خواهم بگویم، [کدام پیروزی؟] وقتی می‌شنوید چه بلایی سر دکتر محمد ابوسلمیه²¹، مدیر پزشکی بیمارستان الشفاء پس از دستگیری‌اش آورده‌اند، این که تلاش کرده‌اند او را به تلویزیون بیاورند تا اعتراف کند که زیر بیمارستان تونل‌هایی وجود داشته است. هر دو دستش را شکستند. او را مجبور کردند چهار دست و پا راه برود، زنجیر به گردنش انداختند و وادارش کردند جلوی چشم سایر پزشکان از بشقاب روی زمین غذا بخورد، چون حاضر نشده بود جلوی دوربین بنشیند و اعتراف کند که اسرائیلی‌ها درست می‌گفتند.

اسرائیلی‌ها امیدوار بودند قابی پیروزمندانه مقابل بیمارستان الشفاء به تصویر بکشند، اما نتوانستند. و هیچ تصویر پیروزمندانه‌ای [هم] به دست نیاورده‌اند.

در این مرحله عمدتاً بازتاب عمومی مدنظر است. اما وسواس خاصی نسبت به پزشک وجود دارد: دستگیری پزشکان، هتک حرمت پزشکان، جعل هویت آن‌ها - که به نظر من جدید است. پس آن‌ها هم باید خوب ملتفت شده باشند که پزشک برای فلسطینیان چه معنایی دارد.

همه چیز به مرکزیت مرگ-سیاست در سیاست استعماری شهرک‌نشینان اسرائیل برمی‌گردد. یکی از امکان‌ها درباره‌ی مرکزیت مراقبت پزشکی و سلامت در جنبش آزادی‌بخش فلسطین که پیش‌تر درباره‌اش صحبت کردیم، این است که حتی پیش از اینکه نامی از مرگ-سیاست اسرائیل وجود داشت، سیاست زندگی برای فلسطینیان پادزهری‌گریزی در برابر سیاست‌های مرگ اسرائیلی‌ها بود. بنابراین این بخشی از سیاست مرگ است که در تلاش برای مبارزه با سیاست زندگی است.

این فشرده‌ترین نسخه از چیزی است که می‌بینیم.

شنیده‌ام که در حال راه‌اندازی پروژه‌ای برای کمک به کودکان هستید تا به جراحی ترمیمی در لبنان دسترسی پیدا کنند. آیا می‌توانید کمی درباره‌ی این که این پروژه شامل چه چیزهایی است، صحبت کنید؟

در جراحی ترمیمی، جراحات جنگی دسته‌ی بسیار متفاوتی از تروماها هستند. بنابراین به سطحی از تخصص و تجربه نیاز دارید که متأسفانه جز در لبنان وجود ندارد، آن‌هم در نتیجه‌ی جنگ داخلی و سپس جنگ ۲۰۰۶ لبنان و هم‌چنین این واقعیت که این کشور مرکز بیماران عراقی و سپس سوری شد. در آن‌جا سطحی از تجربه و تخصص در نظام سلامت حتی بخش خصوصی، در رسیدگی به جراحات جنگی وجود دارد که در هیچ جای دیگری نیست. شاید در اردن هم باشد، چون اکثر پزشکان آن‌جا ارتشی هستند، همین و بس.

ایده این است که این کودکان در طول دوران کودکی خود بین ۸ تا ۱۲ عمل جراحی نیاز دارند و این که این آسیب‌ها پیچیده هستند و مسیرهای درمانی پیچیده‌ای هم دارند سبب می‌شود که به مراقبت‌های چندرشته‌ای یک‌پارچه نیاز باشد. از این رو روان‌شناسی اجتماعی همراه با توانبخشی در کنار جراحی وارد کار می‌شود. من تجربه‌ای که به‌عنوان یک دانشگاهی علاقه‌مند داشتم وارد کار کردم: زمانی که در دانشگاه آمریکایی بیروت بودم، با همکاری سازمانی به نام INARA (جراحی ترمیمی برای کودکان مجروح جنگ سوریه) تنها برنامه‌ای که به آسیب‌های جنگی در کودکان اختصاص داشت، اجرا کردم. بنابراین، هدف این پروژه فراهم‌آوردن تجربه و تخصص و ارائه‌ی این نوع مراقبت جامع در کل مسیر است. فقط جراحی ترمیمی نیست، بلکه هم‌زمان درمان روان‌شناختی اجتماعی هم هست و در نهایت هم تنها به ترمیم زخم ختم نمی‌شود بلکه به فراتر از آن، به توانبخشی و کار با این بچه‌ها برای ادغام دوباره در غزه می‌رسد. به

این ترتیب تلاش می‌کنیم این تخصص را فراهم کنیم که به کودکان با آسیب‌های پیچیده، درمان مورد نیازشان را ارائه کنیم.

به نظر می‌رسد زیربنای کار عملاً شکل گرفته است. مسئله فقط اجرای آن در جامعه‌ای متفاوت است.

و داشتن افرادی که در این تجربه و تخصص و دیدگاه درهم‌پیچیده و نیازهایش هم‌عقیده باشند.

و اما موضوعی پایانی - نمی‌گویم امیدوارم، بلکه احساس می‌کنم این لحظات چیزهای زیادی را برای بسیاری شفاف کرده باشد.

لحظه‌ای شفافیت به جای لحظه‌ای امید.

بله، در این فکر بودم که چه انتظاری از ما در درون و بیرون حرفه‌ی پزشکی در مواجهه با این لحظه وجود دارد - مثلاً مردم چه باید بکنند؟

فکر می‌کنم کاری که باید انجام دهیم شکست‌دادن پروژه‌ی نسل‌کشی است. و از آن جایی که پروژه‌ی نسل‌کشی بخش ذاتی [این] جنگ است، اسرائیلی‌ها تلاش خواهند کرد آن را به‌عنوان بخش اصلی آتش‌بس نیز نهادینه کنند. اسرائیلی‌ها همیشه سعی می‌کنند در آتش‌بس به چیزی برسند که در جنگ به دست نمی‌آورند. بنابراین اسرائیلی‌ها تلاش خواهند کرد که محاصره را طولانی کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند تعداد افرادی که در نتیجه‌ی بیماری‌های همه‌گیر و یا به دنبال جراحات‌هایشان کشته می‌شوند، افزایش پیدا کند. پروژه‌ی نسل‌کشی ادامه خواهد داشت. مبارزه‌ی ما باید این باشد که پروژه‌ی نسل‌کشی اسرائیلی‌ها را شکست دهیم.

در همه‌ی جبهه‌ها.

مسئلاً. جالب است. زیرا ما شاهد افشای چیزی هستیم که قبلاً اتفاق نیفتاده بود. ما اجزای یک پروژه‌ی نسل‌کشی را نظاره‌گریم. یک پروژه‌ی نسل‌کشی فقط حذف فیزیکی افراد نیست، بلکه جامعه‌کشی هم هست: تخریب دانشگاه‌ها، مدارس، گورستان‌ها، ساختمان‌های تاریخی غزه و بخش‌های تاریخی. در آخر نسل‌کشی حذف فیزیکی است و آن‌ها دست به دست هم می‌دهند. بازسازی این‌ها، شکست‌دادن این پروژه است - برای افرادی که خارج از حوزه‌ی پزشکی هستند، بازسازی مدارس، بازسازی دانشگاه‌ها، قبرستان‌ها، مکان‌های تاریخی ویران‌شده، به همان اندازه‌ی پزشکی یکی از مؤلفه‌های مهم شکست‌دادن نسل‌کشی‌ای است که پایان نمی‌پذیرد، چراکه با پایان جنگ نسل‌کشی تمام نمی‌شود.

مسئله در مورد نسل‌کشی و استعمار شهرک‌نشین‌ها، همانطور که در مورد کانادایی‌ها و استرالیایی‌ها هم دیده‌ایم، این است که وقتی شهرک‌نشین‌ها به نسل‌کشی به‌عنوان شکلی از حذف دست می‌برند، دیگر هرگز از آن دست نمی‌کشند. این‌گونه است که می‌بینیم کانادایی‌ها در دهه‌ی ۷۰ هم هنوز کودکان بومی را می‌کشند و در حیات مدرسه دفن

می‌کنند. و همین‌طور هم دیدیم که چطور استرالیایی‌ها در دهه‌ی ۸۰ تلاش می‌کردند چاه‌های آب جوامع بومی استرالیا را مسموم کنند. بنابراین موضوع این است که نه تنها پیامدهایی برای کرانه‌ی باختری و فلسطینیان در سال ۱۹۴۸ دارد، بلکه هم‌چنین برای لبنان، سوریه، اردن و مصر هم دارد. جوامع شهرک‌نشین، هنگامی که از حدود مرزهای معین عبور کنند و به نسل‌کشی برسند، دیگر هرگز به عقب برنخواهند گشت. دیگر هرگز به سایر اشکال حذف بر نمی‌گردند.

به این ترتیب این مسئله اگزیتانسیالیستی است. اسرائیلی‌ها اشتباه نمی‌کنند که این را اگزیتانسیالیستی می‌دانند. فقط مسئله این است که آن‌ها جانب مرگ هستند ...

موجودیت آن‌ها در گرو غیاب دیگران است.

بله، و فکر می‌کنم باید با این آگاهی اقدام قانونی کنیم، این که نسل‌کشی همان چیزی است که اسرائیلی‌ها در حال حاضر به آن فکر می‌کنند. حول این نیت نابودگرانه پرسه می‌زنند. و ایده‌ی دو دولت را به جریان انداخته‌اند ...

بله، مسلماً. اما این برای توجیه کشتن عراقی‌ها در کنفرانس مادرید هم به جریان انداخته بودند - آمریکایی‌ها هر بار که به مشکلی بر می‌خورند آن را رو می‌کنند. این همان اشتباه تاریخی‌ای است که فلسطینیان مرتکب شده‌اند. می‌بینید؟ کنگره‌ی ملی آفریقا آماده بود در مورد هر چیزی به غیر از برچیدن ایدئولوژی آپارتاید مذاکره کند. اکنون ما بهای ناکامی فلسطینی‌ها در مرکزیت‌بخشیدن به نابودی صهیونیسم به‌عنوان نوعی ایدئولوژی را می‌پردازیم، چیزی که بدون آن هیچ امکانی برای مذاکره یا هم‌زیستی وجود ندارد. این نوعی شکست در پذیرش ماهیت ایدئولوژی استعماری شهرک‌نشینان است.

آخرین سوال: امید را به کجا گره می‌زنید؟

بدون شک به غزه.